



عزت‌الله فولادوند

## زبان و ترجمه\*

ترجمه رشتهٔ عجیبی است. بد نیست در اینجا مقدمه‌ای به نقل از یکی از کهن‌ترین متون مقدس عرض کنم تا راه برای بحث آماده‌تر شود.

در عهد عتیق، کتاب مقدس یهودیان، در «سفر پیدایش» باب یازدهم آمده است: و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود... و واقع شد که [آدمیان]... به یکدیگر گفتند بیایید خشتها بسازیم و آنها را خوب ببزیم، و ایشان را آجر به جای سنگ بود و قیر به جای گچ. و گفتند بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم. و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند ملاحظه نماید. و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد. اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند. و از آن سبب آنجا را بابل نامیدند... .

این بود روایت یهود از پراکندگی قومی و مکانی و زبانی بنی آدم که، گفته می‌شود، پیشینهٔ آن به اساطیر بابلی در بین‌النهرین می‌رسد. اما صرف‌نظر از سابقه و پیشینه، نتیجهٔ اخلاقی داستان، ناخشنودی خداوند از خودسری و غرور بشر است. از سوی دیگر، آدمیان بنا به سرشت سرکش خویش، تا حد امکان در صدد رفع آن پراکندگی برآمدند، و اینجا بود که قرعهٔ فال به

\* این مقاله نخستین بار در شماره ۷۸ مجلهٔ «نگاه نو» منتشر شده و در اینجا با اجازهٔ استاد فولادوند و سردبیر محترم «نگاه نو» تجدید چاپ می‌شود.

نام مترجمان بیچاره زند!

اگر همان داستان تورات را مأخذ قرار دهیم، می‌بینیم که ابناء نوع ما نه تنها از نظر زبان، بلکه از حیث مکان نیز پراکنده شدند، و چون مکان زادگاه فرهنگ است، پس فرهنگ بشر نیز به تفرقه دچار آمد. بنابراین، انتقال زبانی به زبان دیگر، در اساس به معنای انتقال فرهنگی به فرهنگ دیگر است، و اینجاست که کار مترجم به بالاترین درجه دشواری می‌رسد.

می‌دانیم که زبان دارای سطحهای متعدد و متفاصل است: آواشناسی، املا، دلالت‌های مختلف و سرانجام معناشناسی یا سمانتیک. پیش از اینکه به هر سطح بالاتر برسیم، باید به نحو درست از سطح پیشین گذر کرده باشیم. اما به فرض که همه آن مراحل را با موفقیت پیموده باشیم، باز ممکن است در سطح فرهنگ هر جامعه به اشکال برخوریم. وقتی نامه‌ای را در فارسی به دوستی تمام می‌کنیم، در پایان می‌نویسیم «قربان شما». معادل این عبارت به انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی چیست؟ این قبیل تعبیرهای ترجمه‌ناپذیر در زبان‌های مختلف از شمار بیرون‌اند. به اوج این دشواری در ترجمه شعر برمی‌خوریم که اگر لفظ به لفظ ترجمه کنیم چیز مضحکی از کار در می‌آید، و اگر به راه تفسیر و تأویل برویم گفته می‌شود از مقصود شاعر منحرف شده‌ایم.

بدگمانی به ترجمه سابقه دراز دارد. ایتالیایی‌ها ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید: traduttore, traditore یعنی هر ترجمه‌ای به منزله خیانت است. در زبان فرانسه نیز traduction, traduire (ترجمه کردن و ترجمه) از ریشه‌ای در لاتین می‌آید در اصل به معنای آبروریزی و منحرف کردن و خیانت. شاید به این دلیل بوده که انگلیسی‌ها این واژه‌ها را کنار گذاشتند و به جای آن translate, translation را آوردند که به معنای «بردن» یا «انتقال» است و شبهه‌ای در آن نیست.

اما آیا ترجمه واقعاً خیانت است؟ واقعیت این است که مردم جهان به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند و باید از دستاوردها و حال و کار یکدیگر آگاه شوند، و این مهم ممکن نیست مگر از راه ترجمه. در انجیل از قول حضرت عیسی آمده است که هیچ‌کس نمی‌تواند به دو مخدوم خدمت کند. ولی مترجم دقیقاً برخلاف این قول عمل می‌کند: خدمت به بیگانه و خدمت به خودی؛ خدمت به نویسنده و خدمت به خواننده. بویژه در ترجمه متن‌های فلسفی، بسیار پیش می‌آید که در دو زبان مبدأ و مقصد نه تنها واژه‌ها و اصلاحات، بلکه جنبه‌های دستوری دو زبان نیز عیناً با یکدیگر انطباق پیدا نمی‌کنند. ظاهر کلمات ممکن است با یکدیگر مطابقت داشته باشد، ولی حق حریفان پنهان و خاموش - یعنی دلالت‌های ضمنی و التزامی و سمانتیک - ضایع می‌شود. مترجم از سویی باید زبان بیگانه را اهلی کند، و از سوی دیگر

زبان مادری را از کنج راحت محلی و مألوف بیرون بکشد - و گرنه مرتکب خیانت شده است. اگر چه گاهی در بعضی کسان گرایشی می‌بینم که ترجمه را کم‌ارج‌تر از تألیف بدانند، اما به دو دلیل عمده معتقدم که چنین کسان قضاوت‌شان برخطاست. نخست سابقهٔ گرانقدر ترجمه در تمدن ماست. خدمتی که نهضت بزرگ ترجمه در خلافت عباسیان به تعمیق و توسعهٔ اندیشه و فرهنگ در سرزمین‌های اسلامی کرد بر هیچ کس پوشیده نیست. آثار حکما و حتی متکلمان ما در دورهٔ درخشش فرهنگ اسلامی - خواه از باب تأیید و تفسیر مثلاً در فارابی و ابن سینا و ابن رشد و خواه به قصد رد و تخطئه، فی‌المثل در غزالی - سرشار از تأثیر کسانی است که مکتوبات‌شان به همت آن عهد به عربی در آمد و برای دانشمندان مسلمان قابل استفاده شد - هر چند می‌دانیم که ایرانیان مدت‌های دراز پیش از آن دوره به زبان‌ها و نوشته‌های بیگانگان توجه داشتند. آشنایی ایرانیان با زبان یونانی از دورهٔ هخامنشی آغاز شد. اردشیر بابکان در کتیبهٔ نقش رستم، یونانی را همراه با پهلوی به کار برده است. به نوشتهٔ ابن ندیم، اردشیر کسانی را برای گردآوری کتابها به هند و روم فرستاد، و بعد پسر او، شاپور؛ این کوشش را پی گرفت و همهٔ آن کتب به پهلوی ترجمه شد. در تاریخ ابی‌الفداء نیز آمده است که شاپور، فرمان داد تا کتابهای یونانی به پهلوی در آید. در کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تألیف دانشمند فقید ذبیح‌الله صفا می‌خوانیم که:

«مجاهداتی که [در این زمینه] پیش از خسرو انوشیروان [شاهنشاه ساسانی] شده بود، در برابر توجه او به علوم فاقد اهمیت است. این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر و هم سرداری شجاع بود به حکمت نیز علاقه داشت و از فلسفهٔ افلاطون و ارسطو آگاه بود و ترجمهٔ پهلوی کتب این دو استاد را می‌خواند.» (ج ۵، ص ۲۳)

این موضوع از سویهٔ دیگر نیز در خور تأمل است. پس از تعطیل مدرسه‌های فلسفی غیرمسیحی در قلمرو امپراتوری روم به فرمان یوستی نینوس، اروپا تقریباً تا یکپهراز سال در آنچه به «اعصار تاریک» معروف است، فرو رفت، و احیای علم و حکمت در آن قاره از اواخر قرون وسطا از هنگامی آغاز شد که الاهی‌دانان مسیحی به ترجمهٔ عربی رسائل یونانی روی آوردند و آن نوشته‌ها را کم از عربی به لاتین ترجمه کردند، و بدین‌سان دوران درخشان تمدن غربی که تا امروز نیز ادامه دارد، پا به عرصهٔ هستی گذاشت.

از مجملی که گذشت می‌توان به دومین دلیل اهمیت ترجمه رسید. در آن دورهٔ یکپهزار سالهٔ «اعصار تاریک» چنین نبود که متفکران و نویسندگان غربی ابداً دست به قلم نبرند. ولی چون افکارشان از پیوند با اندیشه‌های دیگران محروم بود که می‌بایست از راه ترجمه به آنان

برسد، به ناباوری و واپس ماندگی محکوم شدند. به جرأت می‌توان گفت که شکوفایی دانشها و هنرها در هر عصر - چه در شرق و چه در غرب - همواره هنگامی حاصل شده است که متفکران و هنرمندان از قالب‌های تنگ محلی بیرون آمده‌اند و دیده‌اند که دیگران چه گفته‌اند و چه کرده‌اند، و اگر بارقه‌ای از نبوغ در سرشت‌شان بوده است، اندیشه و ذوقشان غنا پذیرفته است - و این مقصود حاصل شدنی نیست جز از راه دانستن چند زبان خارجی (که برای همه کس میسر نیست) یا از طریق ترجمه.

تحقیق در فلسفه علوم اجتماعی نیز مانند همه دانش‌ها، امروزه با دستیابی به نتیجه کارهای پژوهندگان خارجی امکان پذیر است. البته غرض تقلید کورکورانه نیست. تمدن ایرانی دارای پیشینه‌های فرهنگی دراز و پرمحتوا و ویژگی‌هایی یگانه است.

اما کسانی که شالوده‌های آن علوم را در عصر جدید افکندند و بخصوص روش‌ها و منطق پژوهش را استوار کردند از تمدن‌های دیگر بودند و به زبان‌هایی غیر از فارسی نوشتند. هیچ پژوهشی بدون استفاده صریح یا ضمنی از کارهای آنان مقبول اهل نظر نخواهد بود. و اینجاست که اهمیت کوشش‌های مترجمان آشکار می‌شود.

ولی ترجمه چیست؟ پاسخ ساده، چنان‌که قبلاً به تلویح گفتیم، برگرداندن مطلبی از یک زبان به زبان دیگر است. اما این پاسخ، چنان‌که می‌دانیم، کافی و وافی نیست. امروز با سیل ترجمه‌هایی - چه در ادبیات و چه در علوم - مواجهیم که حتی با کمال حسن‌نیت و فراخ‌ترین حوصله و استوارترین اراده نه می‌توانیم آنها را بخوانیم و نه اگر خواندیم طرفی برمی‌بندیم. واژه‌ها گنگ و نامأنوس، عبارت‌ها در هم پیچیده، نحو زبان تباه شده - و حاصل معجونی که به بهای کاغذی که روی آن به چاپ رسیده نیز نمی‌ارزد. می‌گویند اینان هم انسان‌اند؛ باید بنویسند تا یاد بگیرند. ولی همین استدلال را شما از لوله‌کشی که از نادانی خانه شما را غرق آب کند، یا راننده‌ای که شما را در نتیجه تصادف به بیمارستان بفرستد به هیچ روی نخواهید پذیرفت. هیچ عاقلی دست به عمل لغو یا، به اصطلاح امروز، به فعل عبث نمی‌زند. به قول یعقوب لیث صفاری در تاریخ سیستان: «چیزی که من در نیابم چرا باید گفت.» ولی زبان مترجمان خام‌دست اگر به این حد هم محدود می‌شد، باز ما حرفی نداشتیم.

عیب کار این است که خواننده عادی پس از یکی دو بار دست و پنجه نرم کردن با این گونه ترجمه‌ها و سرخورده از میدان بازگشتن، بسا دیگر از خواندن بیزار می‌شود. رکود غم‌انگیز بازار کتاب در ایران را نباید فقط به پای سخت‌گیری مصادر امور و جیب خالی مردم نوشت. در چنین وضع آشفته‌ای کتاب خوب هم آسیب می‌بیند - بویژه امروز که حریفان قدری همچون ماهواره و اینترنت هم وارد معرکه شده‌اند.

بنابراین، باز می‌گردیم به سؤال اصلی و می‌پرسیم ترجمه چیست؟ همه همداستان‌اند که مترجم باید به زبان مبدأ، زبان مقصد و موضوع مسلط باشد. ولی با این بیان، ترجمه با حداقل نیازهای آن تعریف می‌شود، و کمتر کسی است که بجز در مورد پیام‌های کوتاه بازرگانی یا صنعتی از خواندن ترجمه‌ای بر پایه این حداقل، خرسندی خاطر حاصل کند. اگر ترجمه صرفاً علم بود، قاعدتاً می‌بایست به همین تعریف اکتفا کنیم. بسیار پیش می‌آید که از خواندن ترجمه‌ای احساس می‌کنیم که چیزی در آن کم است و با متنی خشک و بی‌روح روبرو شده‌ایم و نمی‌توانیم با نویسنده، باصطلاح، ارتباط برقرار کنیم. پس ضروری است که نکته دیگری نیز به تعریف بیافزاییم و بگوییم: ترجمه انتقال پیامی از یک زبان به زبان دیگر است با حفظ روح متن اصلی و ایجاد تأثیری هم‌ارز در خواننده زبان مقصد. و اینجاست که پای هنر ترجمه به میان می‌آید، و می‌گوییم ترجمه باید علاوه بر صحت و امانت و سلامت، به روح و احساس متن اصلی وفادار بماند و آن را به خواننده زبان مقصد القا کند.

اما گذشته از اینها همه، در ترجمه متن‌های فلسفی و علوم اجتماعی، مشکل بزرگ دیگری نیز هست و آن معادل‌یابی برای واژگان تخصصی آن متون است. بی‌شک، خواندن اینگونه نوشته‌ها برای بسیاری از خوانندگان زبان مبدأ نیز آسان نیست، از حدود ۱۰۰ سال پیش هر چه جلوتر برویم، می‌بینیم هضم و جذب این متون برای خوانندگان غیر اهل فن دشوارتر می‌شود. جالب نظر اینکه نه تنها در فلسفه و علوم اجتماعی، بلکه در ادبیات و هنر نقاشی و مجسمه‌سازی نیز صدق می‌کند، و مردم عادی غالباً در می‌مانند که از فلان داستان یا شعر یا نقاشی چه معنایی باید درک کنند. خوشبختانه در نیم قرن اخیر، کوشش‌های بسیار در کشور ما در زمینه معادل‌یابی صورت گرفته است و می‌گیرد. بدیهی است در اینجا نیز مانند هر جای دیگر، هم اشخاص برخوردار از دانش و بصیرت و ذوق سلیم فعال بوده‌اند و هم مدعیان بی‌دانش و بی‌ذوق و خشک‌مغز. شاید یکی از مهم‌ترین و سنگین‌ترین کارهایی که در حال حاضر برعهده اهل ترجمه متون فلسفی و علوم اجتماعی است، همین گزینش یا ابداع اصطلاحات باشد. من آرزو دارم که اهل فن همواره در همه شوون، از جمله در این زمینه، کامیاب باشند. 